

تحصیل در آن سوی مرزها: مردم‌نگاری تردید دانشجویان ایرانی در آلمان*

احمد نادری^۱

رضا بیات^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۰/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۲/۶

چکیده

این پژوهش مردم‌نگارانه، تجربه زیسته دانشجویان ایرانی از مهاجرت تحصیلی‌شان به آلمان را مورد بررسی قرار داده و بر آن است که معانی ذهنی کنشگران را با توجه به پرسش‌های پژوهش فهم کند. برای رسیدن به این هدف از مشاهده، مشاهده مشارکتی، مصاحبه عمیق و مصاحبه گروهی بهره گرفته شده است. می‌توان گفت دانشجویی که برای ادامه تحصیل به کشور دیگری مهاجرت می‌کند، خود را در فرهنگ جدیدی - فرهنگ عام و فرهنگ علمی کشور مقصد - می‌یابد. او روند تغییراتی را که از زمان برای خروج از کشور آغاز و به کنش‌نهایی حاصل از انتخاب میان ماندن و بازگشت ختم می‌شود، تجربه می‌کند. این تغییرات به شکل مرحله‌ای در زندگی دانشجویان رخ می‌دهند که می‌توان گفت هر تجربه دانشجوی در این سفر، مرحله‌ای از تغییر است و هر تغییر، حسی را درون او برانگیخته یا تقویت می‌کند. در پایان مشخص شد کنش‌نهایی مشارکت‌کنندگان این پژوهش با تردید و دودلی همراه است. از این رو، تردید، اساس این مردم‌نگاری چندمکانه قرار گرفت. این تردید فارغ از انتخاب دانشجویان، همواره همراهشان بود که میزان آن به مدت اقامت و میزان هماهنگ شدن آنها با جامعه میزبان بستگی دارد و یادآور مفاهیمی است که در نظریه پسااستعماری از آنها با عناوین آستانگی، بینابینیت، فضای سوم و پیوند خوردگی یاد می‌شود. با دنبال کردن دانشجویان و پیمودن مسیری که هر دانشجو برای تحصیل در آلمان می‌پیماید، تلاش شده به چرایی این حس تردید پاسخ داده شود.

واژگان کلیدی: تحصیل در آلمان، تردید، مردم‌نگاری چندمکانه، مهاجرت تحصیلی،

نظریه پسااستعماری.

* این مقاله برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد است که در شهریور ۱۳۹۴ در گروه انسان‌شناسی دانشگاه تهران به راهنمایی جناب آقای دکتر احمد نادری دفاع شد.

۱. anaderi@ut.ac.ir

۲. reza.bayat65@gmail.com

۱. استادیار گروه انسان‌شناسی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

۲. دانشجوی دکتری انسان‌شناسی دانشگاه گوتینگن آلمان

مقدمه و بیان مسئله

«مهاجرت» یا به بیانی عامیانه‌تر، «رفتن» ورد زبان بسیاری از دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها شده است؛ به شکلی که گویی آینده خود را فقط در دیگر کشورها، به‌ویژه کشورهای غربی می‌بینند. در اینجا «رفتن» عموماً بر خروج از کشور برای تحصیل و پس از آن، زندگی دلالت می‌کند. چنین تصمیمی که بر این مبنا گرفته و به عامل انگیزه‌بخش دانشجویان بدل می‌شود، در بسیاری از موارد بر پایه شنیده‌ها، نه تحقیقات و واقعیات بنا شده است و از سویی دیگر، آنها آگاهی لازم را نیز برای زندگی در غرب ندارند. این بی‌اطلاعی از واقعیت‌های زندگی در یک فرهنگ دیگر، ممکن است پیامدهایی را به همراه داشته باشد و زندگی افراد را از جهاتی دستخوش تغییر سازد.

دیدگاهی دیگر نیز در مورد مهاجرت دانشجویان وجود دارد که از آنها با عنوان «فرار مغزها» یا «مهاجرت نخبگان» یاد می‌شود (نقدی، ۲۰۱۰؛ جعفری معطر، ۱۳۸۷؛ وقوفی، ۱۳۸۰؛ رجبی، ۱۳۸۰؛ ابراهیم‌آبادی، ۱۳۷۹؛ مطیع، ۱۳۷۸؛ شریفی، ۱۳۷۶؛ عسگری، ۱۳۷۶؛ صالحی، ۱۳۷۱) که چند سالی ست در ادبیات علوم اجتماعی به آن توجه شده است. این گونه پژوهش‌ها معمولاً علل مهاجرت نخبگان و پیامدهای آن برای کشور را مطالعه می‌کنند و اغلب یا به صورت نظری یا از زاویه پژوهش‌های کمی و تحلیل آماری به آن می‌پردازند.

البته برخی پژوهش‌های کیفی نیز به این موضوع پرداخته‌اند. در این زمینه می‌توان از پژوهش زیگرید بافکر^۱ و یوهان لمان^۲ در مورد مهاجران تحصیل کرده ایرانی در آلمان نام برد که با رویکرد کیفی و مصاحبه با مهاجران ایرانی به بررسی مفاهیمی همچون قومیت^۳، ایرانی بودن^۴، هویت و بیگانگی^۵ در میان تحصیل کرده‌های ایرانی در آلمان پرداخته است (۱۹۹۹).

مهاجرت در عصر جهانی شدن به یکی از موضوعات اصلی در ادبیات انسان‌شناسی تبدیل شده است. انسان‌شناسی برای بررسی مهاجرت از نقطه قوت خود، یعنی همان شیوه‌های کل‌نگر تحقیقی و همچنین مردم‌نگاری^۶ بهره می‌گیرد. با این نگرش،



فصلنامه علمی- پژوهشی

۲

دوره نهم
شماره ۲
تابستان ۱۳۹۵

1. Bafekr
2. Leman
3. ethnicity
4. Iranianness
5. alienation
6. ethnography

انسان‌شناسی در چنین موضوعی عمیق شده و به تعبیر کلیفورد گیرتز^۱، از خلال توصیف فربه^۲ به معنایی دست می‌یابد که افراد برای کنش خود در جهان معنای^۳ فرهنگ خود دارند (۱۹۷۳: ۱۰-۳).

به همین ترتیب، در سال‌های اخیر شاهد گسترش مطالعات مردم‌نگارانه در زمینه مهاجرت در آکادمی‌های معتبر دنیا هستیم. کشورهای آلمانی‌زبان نیز از این موضوع مستثنی نیستند؛ به ویژه اینکه آلمان چه در زمان جنگ جهانی دوم به‌عنوان یک کشور مهاجرپرست، چه در دهه‌های اخیر به‌عنوان یک کشور مهاجرپذیر شناخته شده و موج جدید مهاجرت از سوریه و کشورهای خاورمیانه، اهمیت دیگر مطالعات مهاجرت در این کشور را بیش از پیش برجسته کرده است. این مطالعات عمدتاً مفاهیمی همچون جنسیت (هس^۴، ۲۰۰۹)، هویت (ریانگک^۵؛ نگو^۶، ۲۰۱۰)، قومیت (بافکر، ۱۹۹۹)، نسل دوم مهاجران (باستانی، ۱۳۸۲)، رویکرد انتقادی به هماهنگی و یکسان‌سازی (هس و دیگران، ۲۰۰۹)، باورهای دینی (سولیاک^۷، ۲۰۱۲)، ملیت (گوکتورک^۸ و دیگران، ۲۰۰۷)، تبعیض و نابرابری (زالادین^۹، ۲۰۰۹)، تردید (نگو، ۲۰۱۰)، تعلق و بازگشت (براکمان^{۱۰}، ۲۰۰۵؛ فان هوت^{۱۱}، ۲۰۱۴)، بیماری‌ها در مهاجرت (بوناکر^{۱۲}، ۲۰۰۱؛ فاوسین^{۱۳}، ۲۰۰۱؛ فاوسین، ۲۰۰۷؛ فاینلی^{۱۴}؛ تیکتین^{۱۵}؛ ۲۰۱۱) و مواردی از این دست را میان مهاجرین در کشورهای آلمانی‌زبان و کشورهای غربی دیگر مطالعه می‌کنند. این گونه مطالعات عمدتاً با رویکردی همدلانه و با تمرکز بر فهم کنشگران از زندگی خودشان انجام شده‌اند، نه با قضاوت‌های از پیش تعیین شده و نه با برچسب‌زدن‌های معمول، مانند استفاده از واژه «فرار»



فصلنامه علمی-پژوهشی

۳

تحصیل در آن‌سوی
مرزها: ...

1. Geertz
2. thick description
3. imaginative universe
4. Hess
5. Ryang
6. Ngo
7. Solibakke
8. Göktürk
9. Saladin
10. Braakman
11. Houte
12. Bohnacker
13. Fassin
14. Finley
15. Ticktin

برای مهاجرت دانشجویان^۱ و نخبگان کشور.

مطالعات مردم‌نگارانه در زمینه مهاجرت می‌کوشند سیاست، اقتصاد و ابعاد کلان را در مقیاس خرد مطالعه کنند. از این رو، بسیاری از این پژوهش‌ها مهاجرت را از بُعد اقتصاد سیاسی و سیاست‌گذاری‌های کشورهای اروپایی در زمینه مهاجرت بررسی می‌کنند. گفتنی است که رویکرد نظریه‌پساستعماری نیز جای خود را در میان مطالعات اجتماعی باز کرده و در بسیاری موارد راه‌گشای مطالعات مردم‌نگارانه در زمینه مهاجرت است.

در زمینه مهاجرت، مطالعات مردم‌نگارانه اندکی به زبان فارسی منتشر شده که اغلب آنها نیز ترجمه پژوهش‌های انجام‌شده در کشورهای دیگر هستند. کتاب فرهنگ و دانشگاه و مردم‌نگاری سفر نوشته نعمت‌الله فاضلی از معدود مردم‌نگاری‌های منتشرشده به زبان فارسی درباره تحصیل دانشجویان ایرانی در کشورهای دیگر هستند. در این آثار، پژوهشگر تلاش کرده با رویکرد خودمردم‌نگارانه به دانشگاه و آموزش در عصر جهانی شدن بپردازد. در کتاب مردم‌نگاری سفر، یک خودمردم‌نگاری از تحصیل‌نگارنده در یکی از دانشگاه‌های انگلستان نوشته شده که از نظر پرداختن به جزئیات و نگاه مردم‌نگارانه قابل توجه است (۱۳۹۰؛ همو، ۱۳۸۷).

یکی دیگر از پژوهش‌های مربوط به مطالعات مهاجرت در کشورهای دیگر، مقاله «هویت به مثابه فرایندی سیال و ناتمام» در مورد گروهی از مهاجران ایرانی در هند است. پژوهشگران در این مقاله به بررسی هویت سیال و عناصر ترکیبی و موزاییکی هویت در میان ایرانیان بهوپال در هند می‌پردازند (رحمانی و شعرافچی‌زاده، ۱۳۹۱).

نمونه دیگر، پژوهش محمد باستانی است که بر نسل دوم ایرانیان در کشور اتریش انجام داده است. باستانی در این کار، روند فرهنگ‌پذیری نسل دوم ایرانیان را با مصاحبه‌های عمیق با چهار نفر و همچنین مشاهدات خود، بررسی کرده است. او با تعمیم و مرتبط دانستن برخی ویژگی‌های ایرانیان به فرهنگ‌پذیری سریع، انگیزه مهاجرت نزد خانواده‌های ایرانی، فقدان ساختارهای قومی در کشور محل اقامت و ویژگی غیردینی در میان ایرانیان را عامل شتاب‌بخش در فرهنگ‌پذیری دانسته است (۱۳۸۲).

در ادبیات انسان‌شناسی به زبان‌های دیگر نیز پژوهش‌هایی در زمینه مهاجرت ایرانیان به اروپا و آمریکا انجام شده است. در این زمینه می‌توان از پژوهش حمید نفیسی در مورد



فصلنامه علمی - پژوهشی

۴

دوره نهم
شماره ۲
تابستان ۱۳۹۵

۱. اشاره دارد به استفاده مکرر این واژه در رویکرد «فرار مغزها».

تلویزیون‌های ایرانی در آمریکا نام برد. این اثر که نمونه یک اثر مردم‌نگارانه منظم و دقیق است، تلاش کرده با گردآوری داده‌های مردم‌نگارانه مربوط به یازده سال فعالیت تلویزیون‌های ایرانی در لس‌آنجلس و تجربه‌های شخصی نگارنده در غربت و همچنین نشر منحصر به خود، نقش تلویزیون‌های ایرانی را در ایجاد فضای بینابینی^۱ در میان مهاجرین ایرانی در آمریکا تحلیل کند. مهاجران ایرانی از طرفی تلاش می‌کنند به وسیله فرهنگ و رسانه، جامعه نمادین خود را با برانگیختن خانه، گذشته، خاطره، فقدان، نوستالژی، شوق بازگشت و خود جمع^۲شان بسازند و از سویی دیگر در تلاش‌اند زندگی خود را با مشارکشان در فرهنگ مسلط مصرف در سرمایه‌داری پیش ببرند که این کار را با بسط یک حس جدید «خود» و همچنین چیزی که نفیسی آن را «اقتصاد تبعید»^۳ می‌نامد، انجام می‌دهند. این اقتصاد که با تبلیغات گوناگون و گسترده در رسانه‌ها تقویت می‌شود، هژمونی خود را بر سبک زندگی مصرف‌کنندگان اعمال می‌کند (۱۹۹۳: xvi).



فصلنامه علمی - پژوهشی

۵

تحصیل در آن‌سوی
مرزها: ...

اما آن بخش از مطالعات انسان‌شناسی مهاجرت که در اینجا مطرح شده، مهاجرت تحصیلی^۴ است. مهاجر تحصیلی، به تعبیر کالینا میسون^۵، به فردی دانشگاهی اطلاق می‌شود که یک گذار و تحول فرهنگی را حین درگیری با شیوه‌های شناختی متفاوت از یادگیری (در کشور مقصد)، تجربه کرده است؛ در واقع یک مهاجر تحصیلی، هم به معنای سنتی مهاجرت کرده؛ یعنی اینکه از کشور محل زندگی خود به کشور دیگری نقل مکان کرده و هم به نوعی از دانشگاه خود، به دانشگاه و فضای آکادمیک دیگری با شیوه‌های شناختی و در یک کلام فرهنگ آموزشی متفاوتی، مهاجرت کرده است (۲۰۱۴: ۳). از این رو، می‌توان گفت که زندگی او از جهات گوناگونی دستخوش دگرگونی می‌شود.

بنابراین، پژوهش حاضر تلاش دارد تا با بررسی تجربه زیسته دانشجویان ایرانی از مهاجرت تحصیلی‌شان به آلمان، معانی ذهنی کنشگران را با توجه به پرسش‌های پژوهش فهم کند. این معانی روند تغییراتی را که یک دانشجوی ایرانی از زمان تصمیم‌گیری برای خروج از کشور تا کنش نهایی حاصل از انتخاب میان ماندن و بازگشت، تجربه می‌کند، در بر می‌گیرد. این تغییرات به شکل مرحله‌ای در زندگی فرد رخ می‌دهند که می‌توان گفت

1. in-between
2. communal self
3. exilic economy
4. academic migration
5. Mason

هر تجربه‌ او در این سفر، مرحله‌ای برای تغییر است و هر تغییر تردیدی را درون او برانگیخته یا تقویت می‌کند. در مقاله حاضر تلاش بر این بوده تا با دنبال کردن دانشجویان و پیمودن مسیری که هر دانشجو برای تحصیل در آلمان می‌پیماید، روایتی از این تردید ارائه شود.

طراحی میدان

میدان در این پژوهش، به صورت چندمکانه طراحی شده است. مردم‌نگاری چندمکانه اولین بار توسط جورج مارکوس (۱۹۹۸) بسط و گسترش یافت. بحث محوری جورج مارکوس این است که امروزه دیگر نمی‌توانیم از یک میدان جداگانه به‌عنوان جهانی منفک از دیگر میدان‌ها صحبت کنیم. به تعبیر نهال نفیسی «سؤال محوری مارکوس در مجموعه مقالات مذکور این است که اگر بپذیریم که چیزی به نام «جهانی مجزا» اگر هم زمانی وجود داشته بود، امروز دیگر وجود ندارد و هر «فرهنگ محلی» در حوزه‌ای از اتصالات متقابل مادی و معنایی با فضاهای جغرافیایی و معرفتی دیگر قرار گرفته است... جهانی شدن، مفهوم اصالت و دست نخورده بودن و همچنین مرز بین حاشیه^۱ و مرکز، پیام رسمی^۲ و سر و صداها^۳ اضافی و قدرت (در انحصار زورمندان) و حقیقت (در انحصار فرومایگان) را تا حد زیادی مخدوش کرده است» (نفیسی، ۱۳۹۰: ۶۸ و ۷۰).

بنابراین مفهوم میدان در این پژوهش، مجموعه‌ای از سایت‌هایی است که من به‌عنوان پژوهشگر متصور شده‌ام. این مردم‌نگاری، سایت‌هایی را شامل شده که هر کسی که قصد سفر به منظور تحصیل در آن سوی مرزها (اینجا آلمان) را دارد، آنها را تجربه می‌کند. پژوهشگر در این راه همسفر همه کسانی شده است که سفری را برای تحصیل آغاز کرده‌اند. دانشجویانی که این سفر را آغاز می‌کنند هر روز و هر لحظه، در حال معنابخشی به این سایت‌ها هستند و این معنا را با حرکت میان آنها ایجاد می‌کنند، چنانکه اگر مفاهیم از هر سایت کشف شود و در کنار مفاهیم از دیگر سایت‌ها قرار گیرد، مسیر روشن خواهد شد و پژوهشگر می‌تواند روایت کند.

از طرفی در این پژوهش «حرکت»^۴ به‌عنوان یک مفهوم کلیدی در نظر گرفته شده



فصلنامه علمی-پژوهشی

۶

دوره نهم
شماره ۲
تابستان ۱۳۹۵

1. periphery
2. signal
3. noise
4. mobility



است، چراکه هم دانشجویها و هم محقق در حرکت هستند. به تعبیر جان یوری^۱ و میمی شلر^۲، امروزه شاهد شکل‌گیری پارادایم جدیدی در علوم اجتماعی هستیم که آن را «پارادایم جدید تحرکات»^۳ نامیده‌اند. از این رو، این پژوهش نیز در این پارادایم قرار می‌گیرد، به این معنی که حرکت در تک‌تک مراحل اهمیت داشته و افزون بر این، پژوهش، پژوهشگر را نیز به حرکت واداشته است.

ورود به این سفر از آنجا آغاز می‌شود که فرد برای تحصیل تصمیم به خروج از کشور می‌گیرد. ابتدا در میان انبوهی از نام کشورهای مختلف، با توجه به شرایط خود و آن کشورها، تلاش می‌کند مقصد را انتخاب کند. آلمان در میان گزینه‌های او یکی از پرشانس‌ترین‌هاست. دانشگاه‌های رایگان، کیفیت بالای دانشگاه‌ها و... شانس انتخاب شدن را بالا می‌برند. دسترسی به اطلاعات دانشگاه‌ها و همچنین سیستم ارتباطی با اساتید و مسئولین در آلمان، به‌طور مجازی اتفاق می‌افتد. بنابراین «رفتن» برای دانشجویان «سرچ کردن» را هم به همراه دارد. وارد سایت دانشگاه‌های آلمان می‌شود و برای انتخاب بهترین گزینه، شروع به جست‌وجو در میان رشته‌ها و اساتید می‌کند. افزون بر سایت‌های دانشگاه، انجمن‌ها و همچنین فضاهای گروهی و شبکه‌های اجتماعی گسترده‌ای این دانشجویان را به یکدیگر مرتبط می‌کند که این فضاها با توجه به ویژگی‌هایی که دارند، می‌توانند بر این حرکت تأثیرگذار باشند.

سفارت آلمان جایی است که تمامی مشارکت‌کنندگان این پژوهش، تجربیات زیادی در آنجا داشته‌اند. سفارت یک فضای بینایی است؛ از سویی در ایران و تهران واقع شده و از سوی دیگر، قوانین و بوروکراسی آلمان بر آن حاکم است. نه آلمان است، نه ایران و همزمان هر دوی آنهاست. سفارت اولین مواجهه مستقیم یک دانشجوی ایرانی با فرهنگ آلمان است و از این رو، برای این پژوهش اهمیت دارد. این سایت، افراد را به میزان زیادی درگیر خود می‌کند؛ چه در فرایند تعیین وقت، چه در فرایندهای مصاحبه و آمدن پاسخ ویزا.

کسی که به اصطلاح ویزایش آمده، باید بلیت بگیرد و به فرودگاه برود. فرودگاه به‌عنوان یکی از فضاهای بینایی در تحرکات افراد نقشی تعیین‌کننده دارد. فرودگاه مکان ثابتی است که افراد را به یک کشور دیگر انتقال می‌دهد. درست مانند دو دریچه که به هم

1. Urry
2. Sheller
3. the new mobilities paradigm

راه دارند با ورود از در یکی، می‌توان از دیگری خارج شد. فرودگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) در تهران و فرودگاه‌های فرانکفورت و دوسلدورف به‌عنوان سایت‌های این پژوهش انتخاب شده‌اند که پژوهشگر و دیگر مشارکت‌کنندگان در سفرهای خود، آنها را تجربه کرده‌اند.

شاید بتوان دانشگاه‌های آلمان را که فضاهایی متفاوت برای دانشجوی ایرانی هستند، مهم‌ترین سایت‌های این پژوهش دانست. برای این پژوهش، دانشگاه گوتینگن به‌عنوان سایت اصلی و دانشگاه‌های کلن، توینگن و کارلسروهه به‌عنوان سایت‌های فرعی انتخاب شده‌اند. در مورد چرایی انتخاب این دانشگاه‌ها می‌توان گفت که میزان آشنایی پژوهشگر با شهر گوتینگن، دلیل اصلی انتخاب آن به‌عنوان میدان اصلی بود. پیش از انجام کارهای میدانی برای این پژوهش، محقق یک ماه را در این شهر گذرانده و همچنین مطالعات اکتشافی نیز در این شهر انجام شده است. طی سفر به آلمان برای انجام کارهای میدانی، سه شهر دیگر نیز برای انجام برخی مقایسه‌ها در میان دانشجویان و اطمینان از فهم حاصل شده در فرایند تحقیق، انتخاب شدند.



چارچوب مفهومی: تردید و تعلیق

«تردید نغمه‌ای جانانه برای رقصیدن است. نغمه‌ای که تنها ریتمش را خودش می‌داند» (اریکا جونگ^۱).

این پژوهش، تردید را میان دانشجویان ایرانی در آلمان بررسی کرده و این مفهوم را محور مردم‌نگاری قرار داده است. از این رو شایسته است در این بخش به تعریف این مفهوم و همچنین ذکر رویکردهای نظری به آن پردازیم. «تردید»ی که در اینجا از آن صحبت می‌کنیم، معادل واژه امبولنس^۲ می‌باشد. تاکنون در زبان فارسی، واژه‌های مختلفی به‌عنوان ترجمه آن به کار رفته‌اند که البته هر کدام به تناسب موقعیت و زمینه استفاده، درست به کار گرفته شده‌اند؛ معادل‌هایی مانند «دوسویگی»، «ابهام»، «تردید» و «دودلی». اما گویی ترجمه آن نیز، همچون خود این مفهوم با ابهام گره خورده است. بنابراین در تعریف آن نیز بیشتر سعی می‌کنیم که با بیان تفاوت‌های آن با دیگر واژه‌ها، معنای آن را بهتر درک کنیم.

1. Jong
2. ambivalence

تردید، داشتن احساسات در هم آمیخته یا ضد و نقیض در مورد یک رویداد و یک شناخته است (ریس^۱ و اسپرچر^۲، ۲۰۰۹: ۹۲-۹۰). با نگاهی کوتاه به مسیر زندگی، به نظر می‌آید که تمامی گرایش‌های ما در موارد مختلف، تک‌بعدی بوده و احساسات مشخصی را در ما برانگیخته، اما کافی است به پیروی از مایکل مارتینز^۳ تصور کنیم که یک اتومبیل قدیمی زیبا داریم و می‌توانیم ساعت‌ها در مورد طراحی به غایت زیبا، سرعت افسانه‌ای و شتاب بالای آن صحبت کنیم. اما اگر در مورد ایرادهای آن نیز از ما پرسند، باز می‌توانیم ساعت‌ها در مورد تعادل پایین، مصرف بالا، هزینه بالای تعمیر و نگهداری آن سخنرانی کنیم. در نهایت اگر بخواهیم در یک کلام احساسمان را درباره ماشینمان بیان کنیم، می‌گوییم: «عشق و نفرت». حال شاید بتوانیم بهتر معنای داشتن احساسات آمیخته و متضاد را درک کنیم (مارتینز و همکاران، ۲۰۰۵: ۲-۱).



فصلنامه علمی- پژوهشی

۹

تحصیل در آن سوی
مرزها: ...

تردید با احساسات دوقطبی تفاوت دارد. در احساسات دوقطبی، هیچ‌گونه آمیختگی‌ای احساس نمی‌شود و در زمان‌های گوناگون، یک احساس وجود دارد. به مثال اتومبیل بازگردیم. در آن مورد، احساس فرد دوقطبی نیست که یک روز عاشق اتومبیلش باشد و روز دیگر از آن متنفر باشد. بلکه در آن واحد، هم عاشق آن و هم از آن متنفر است و نمی‌تواند یکی از این دو را برگزیند. شاید برای تصمیم‌گیری، یکی از این دو احساس را انتخاب کند، اما تردید آن برای همیشه در دل او باقی خواهد ماند و این پرسش را همیشه در ذهن دارد: «آیا تصمیم درستی گرفته‌ام یا خیر؟» احساسات دوقطبی در روان‌شناسی را بیشتر با عنوان یک اختلال می‌شناسیم که به آن «اختلال دوقطبی افسردگی-شیدایی»^۴ می‌گویند (استراکوفسکی^۵، ۲۰۱۴: ۴).

اما این موضوع در علوم اجتماعی درباره گرایش‌ها^۶ مطرح می‌شود؛ احساس در مورد دو گرایش متضاد اجتماعی. به عنوان مثال، در علوم سیاسی از آن به شکل گرایش به محافظه‌کاری یا لیبرال بودن یاد می‌شود. در اینجا ممکن است یک سیاستمدار از یک جنبه، محافظ کار و از جنبه‌ای دیگر لیبرال باشد؛ به شکلی که خود او نیز نتواند خود را

1. Reiss
2. Sprecher
3. Martinez
4. bipolar disorder
5. Strakowski
6. attitudes

به طور کامل در یک جبهه قرار دهد. اینجاست که پای تردید به میان می‌آید. بنابراین وقتی گرایش‌های یک فرد آمیزه‌ای از ارزیابی‌ها، اعتقادات و احساسات ضد و نقیض و ناجور باشد، می‌توانیم بگوییم که او احساس تردید دارد. تردید احساسی است که در میان دو قطب مورد نظر قرار می‌گیرد. البته این به معنای آن نیست که هر حسی که از نظر موقعیت وسط طیف قرار گیرد، تردید است. به همین دلیل، ممکن است تردید با سایر احساساتی که در میان دو قطب قرار می‌گیرند، اشتباه گرفته شود.

تردید^۱ با عدم اطمینان^۲، سهل‌انگاری و بی‌خیالی^۳ تفاوت دارد. فرد مردد ممکن است در مورد یک موضوع توانایی اظهار نظر داشته و حتی اطلاعاتی بیش از یک فرد متخصص داشته باشد، با این حال احساسات متضادی را درباره آن تجربه کند. اما فرد نامطمئن^۴ اطلاعات کافی در مورد یک موضوع ندارد تا بتواند درباره آن قضاوت کند و به همین دلیل، احساس عدم اطمینان می‌کند. او نیازمند دریافت اطلاعات بیشتر است و چه بسا اگر به این اطلاعات دست یابد، با قطعیت تصمیم‌گیری کند و حس عدم اطمینان نداشته باشد. همچنین، سهل‌انگاری به موقعیتی اشاره دارد که در آن فرد در مورد یک موضوع نه گرایش مثبت دارد، نه گرایش منفی که به شکلی از بی‌اهمیتی که با تردید متفاوت است می‌انجامد. فرد مردد به هیچ عنوان در مورد موضوع مورد نظرش بی‌اهمیت و بی‌خیال نیست؛ شاید این موضوع دغدغه زندگی‌اش باشد. از طرفی هم نمی‌خواهد بی‌تفاوت باشد و دائماً در مورد آن فکر می‌کند (مایکل مارتینز و همکاران، ۲۰۰۵: ۵-۲).

«تردید» تا کنون در ادبیات انسان‌شناسی نیز محور مطالعات زیادی قرار گرفته است. از میان آنها، می‌توان به مطالعه بیک‌نگو اشاره کرد که در آن به مبحث هویت و تردید در میان دانش‌آموزان و دانشجویان مهاجر در فضای آموزش شهری پرداخته شده است. به عبارتی، بر ساخت هویت را در فرایند آموزش در فضای شهری بررسی می‌کند. مردم‌نگار معتقد است که در این زمینه، هر داستان هویت، خود به تنهایی یک موقعیت احساسی است و بر جهانی از عشق و نفرت، تمنا و برآوردن، تعلق و بیگانگی، جنسیت و تخطی، حسادت و گناه و به همین ترتیب به جهانی از تردید دلالت می‌کند (نگو، ۲۰۱۰: ۱۰).

1. ambivalence
2. uncertainty
3. indifference
4. uncertain



تجربه سفارت

«مقابل در سفارت، چند دقیقه جمعیت مضطرب را نگاه کردم. اضطراب در تمامی حرکاتشان موج می‌زد. طوری که وقتی با فاصله کمی از آنها ایستادم و نظاره کردم، این بی‌قراری جمعی که مشخصاً نمود عینی پیدا کرده بود، به صورت حرکات خاصی از افراد به چشم می‌آمد. از تمامی گروه‌های سنی در میان آنها دیده می‌شد. همگی با هم، بدون اینکه در نظم خاصی ایستاده باشند، در مقابل در میله‌ای سفارت تجمع کرده بودند. گروه‌های دو یا سه نفره تشکیل داده بودند و با یکدیگر صحبت می‌کردند. چند نفر هم به صورت انفرادی ایستاده بودند و به حرف‌های گروهی دیگر گوش می‌دادند و در برخی موارد، صحبت آنها را قطع کرده و مضطرب، چیزی می‌پرسیدند...» (یادداشت میدانی، زمستان ۱۳۹۳)

از گفته‌های مشارکت‌کنندگان و مشاهدات می‌توان فهمید که تجربه سفارت، فرد را در یکی از موقعیت‌های تنش‌زا قرار می‌دهد. تمامی افراد به محض یادآوری سفارت، به بیان اضطراب خود در آن تجربه می‌پردازند که این احساس را می‌توان ناشی از تنش موجود در آن موقعیت دانست؛ همچنین وقت و هزینه‌ای که دانشجویان برای پروسه پذیرش، ترجمه و تأیید مدارک متحمل می‌شوند، این تنش را تشدید می‌کند. رد شدن ویزا برای آنها به معنای هدر رفتن مقدار زیادی وقت و هزینه خواهد بود. از این رو، این احساس آنها برای من که در شرایط مشابهی قرار گرفته‌ام و همچنین به شکلی در تجربه آنها، درخواست‌ها و گرفتن پذیرش‌ها مشارکت داشته‌ام، به نحوی قابل درک است. همین که نتیجه همه زحمات چندین ساله یک دانشجو در سفارت تعیین می‌شود، سفارت را به لحاظ فضایی که بر آن حاکم است، در موقعیتی خاص قرار می‌دهد؛ در موقعیت اعمال قدرت و سلطه. این فضا به آینده مبهم فرد خورده است و می‌تواند این آینده مبهم را کمی روشن‌تر کند. از این روست که در آنجا فرد مراجعه‌کننده در فضا و موقعیتی نابرابر قرار می‌گیرد و این نابرابری را تحمل می‌کند.

این نگاه نابرابر را می‌توان یکی از نمونه‌های نامطبوع تمایز میان خود و دیگری در این موقعیت دانست، به گونه‌ای که گروه‌های خودی زیاد شده و هر خودی در آن واحد می‌تواند دیگری باشد (عبداللهمیان، ۱۳۸۷: ۲۵). این نگاه نابرابر از این نظر به‌عنوان نمود عینی یاد می‌شود که کاملاً آشکار است و افزون بر آن، همه شرکت‌کنندگان در این پژوهش بر این تجربه به‌عنوان تجربه‌ای نامطبوع از سفارت تأکید کرده‌اند؛ به اندازه‌ای که نمی‌توان نابرابری را به‌عنوان یک بخش مختصر در این چند سطر خلاصه کرد، بلکه ردپای



پرننگ نابرابری در همه بخش‌های این قسمت از این پژوهش مشهود است.

«رفتارشون خیلی بد بود؛ خیلی. الان برام یه وحشته که برم سفارت. حتی اگه مجبورم کردن که برگردم ایران، دیگه پامو تو سفارت نمی‌ذارم. خیلی بی‌احترامی می‌کردن. مردم رو اذیت می‌کردن؛ عمداً مردم رو اذیت می‌کردن. مخصوصاً در بونا شون؛ ایرانی‌ها! نه اینکه فکر کنی آلمانی. فکر می‌کنن که در بون سفارت آلمان شدن، حق دارن به مردم توهین کنن. یه زنه بود تو بخش تأیید مدارک؛ به همه توهین می‌کرد. همه آدمایی که اونجا بودن معلوم بود که تحصیل کرده‌ان و آدم حسابین. این سر همه‌شون داد می‌زد و بهشون توهین می‌کرد. می‌گفت: «فکر کردین اینجا خونه خاله‌ست؟» خیلی زشت رفتار می‌کرد. به هر کی می‌خواست یه چیزی بگه و می‌خواست کار آدما رو راه نندازه.» (سیما، بهمن ۱۳۹۳)

مواردی که در این بخش مطرح شد را می‌توان در دو عنوان طبقه‌بندی کرد: موقعیت تنش‌زا و نگاه نابرابر که هر دو برای اینکه به عنوان جرقه ابتدایی حس تردید در نظر گرفته شوند، از صلاحیت لازم برخوردار هستند. در این تجربه، به دلیل اینکه نتایج تلاش‌های چندساله فرد در گروهی اتفاقات یک روز است - از این نظر می‌توان به شباهت آن با تجربه کنکور اشاره کرد - تنش زیادی به او وارد می‌شود و می‌تواند در فرد اضطراب ایجاد کند. به همین دلیل افراد، به گفته خودشان، مایل به تکرار آن نیستند. به همین ترتیب، نگاه نابرابر نیز می‌تواند در این حس تأثیر بگذارد.

چنانکه در مطالب این بخش گفته شد، نابرابری نه فقط از طریق کارمندان ایرانی سفارت، بلکه بر اساس یک سیستم نشانه‌شناختی منتقل می‌شود. انتقال آن موجب می‌شود که فرد بیش از پیش بر برتری اروپا نسبت به زادگاهش صحنه گذارد و برای وصل شدن هر چه بیشتر به فرهنگ اروپایی تلاش کند، تا از این راه، اندکی از میزان آن نابرابری احساس شده‌اش بکاهد و از سوی دیگر، درباره خودش در ذهن دوستان و فامیل احساس برتری ایجاد کند و این نابرابری را باز تولید کند.

از فرودگاه تا خانه

«ساعت ۳:۴۵ صبح به فرودگاه بین‌المللی امام خمینی رسیدم. بار دومی بود که اینجا می‌آمدم، اما باز فضا برایم ناشناخته بود. شاید هیچ وقت نتوانم این احساسی را که در فرودگاه دارم هضم کنم؛ احساسی دوگانه و عجیب. جنب و جوش، هیاهو و سر و صدا به



فصلنامه علمی - پژوهشی

۱۲

دوره نهم
شماره ۲
تابستان ۱۳۹۵

این حس دامن می‌زد... فرودگاه یک سر پل است. یک دانشجو برای رسیدن به این سر پل، می‌بایست چند سال زحمت بکشد و سختی را به جان بخرد. با خود اندیشیدم که اینجا برای یک دانشجو چه معنایی می‌تواند داشته باشد؛ هیجان، خوشحالی، ناراحتی، اضطراب، کنجکاوی یا شاید هم هیچ حسی.» (یادداشت میدانی، بهار ۱۳۹۴)

فرودگاه فضایی است که فرد را چند ساعت در خلأ قرار می‌دهد، آن‌چنانکه در فرودگاه کشور مقصد به‌درستی نمی‌تواند میان وضعیت چند ساعت قبل و وضعیت کنونی ارتباط معنایی ایجاد کند. تا چند ساعت پیش در محیطی کاملاً آشنا، با عناصر فرهنگی‌ای که متعلق به آنهاست، بوده و اکنون خود را در فضایی کاملاً ناشناخته می‌یابد؛ فضایی با سیستم نشانه‌ای متفاوت. حتی اگر زبان هم بداند، باز در این مورد که چگونه باید از تلفن استفاده کرد، چگونه باید بلیط قطار خرید یا اصلاً با چه قطاری به سمت مقصد مورد نظر برود، چیزی نمی‌داند.

فرودگاه و ایستگاه قطار در آلمان نخستین لحظه مواجهه کامل یک دانشجوی ایرانی با دیگری‌ای است که مدت‌ها سعی در شناخت آن داشته است. احساس بیگانگی حاکم بر فضای فرودگاه برای یک دانشجوی ایرانی، همه‌زمانی را که برای شناخت زبان و فرهنگ آلمانی گذاشته، از چشم او می‌اندازد. اینجا نقطه برخورد او با این واقعیت است که شناخت او تازه استارت خورده و از این به بعد است که باید برای رسیدن به آن تلاش کند؛ حال او تک و تنهاست با چمدان‌هایش، بی‌اطلاع از همه چیز. حتی خرید بلیط هم برای او مشکل ایجاد می‌کند. اینجا نقطه صفر است؛ نقطه آغاز ارتباط با دیگری و هر چیز متعلق به او. مسیر پشت سر همیشه عاملی انگیزه‌بخش برای اوست. امید به اینکه این همه تلاش باید روزی نتیجه دهد، موجب می‌شود که از کوشش دست برندارد و همه چیز را از این نقطه صفر آغاز کند. شروع به برقراری ارتباط می‌کند یا در همان هواپیما یا فرودگاه با ایرانی‌های باتجربه و دانشجویان دیگر آشنا شده و از آنها کمک می‌گیرد یا شروع به برقراری اولین ارتباطاتش با آلمانی‌ها می‌کند.

وقت رسیدن، احساسی دوگانه در دل فرد وجود دارد؛ از سویی شور و شوق دیدن همه چیزهای جدیدی که از لحظه ورودش به فرودگاه دیده و از سوی دیگر، نگرانی و اضطراب^۱

۱. لازم به ذکر است که مقصود در اینجا به هیچ‌وجه تعمیم اضطراب به همه افراد در این موقعیت نیست، اما پژوهشگر در این موقعیت دچار اضطراب شده بود و تمامی افراد مشارکت‌کننده در این پژوهش نیز به نحوی از اضطراب خود در این موقعیت گفته‌اند.



مسائل پیش رو. اولین مشکلی که پیش روی افراد است، رفتن از فرودگاه به شهری است که دانشگاه در آن قرار دارد و فرد باید چند سالی را در آنجا زندگی کند. مشکل بعدی که شاید اصلی ترین چالشی باشد که برای دانشجو در همان زمان ورود پیش می آید، اجاره کردن خانه است. این نگرانی همیشه در کنار نگرانی حاصل از مشکل اول است. این دو به هم چسبیده هستند؛ «چه طور به گوتینگن برم و خانه را چه کنم؟!» هزاران سؤال از ذهن فرد عبور می کند و برای هیچ کدام پاسخی روشن ندارد، مگر اینکه کسی را در آلمان داشته باشد که از پیش این کارها را برای او انجام دهد. در بیشتر موارد و مشارکت کنندگان این پژوهش، این گونه نبوده و خود فرد باید همه کارها را مدیریت می کرد.

دانشجوی تازه رسیده شهر را نمی شناسد و نمی داند بهتر است کجای شهر دنبال خانه بگردد. در بیشتر موارد، افراد جای موقتی را پیدا می کنند و سپس دنبال خانه می گردند. برای این کار ابتدا سراغ دانشگاه و خوابگاه های دانشجویی می روند. دانشگاه گوتینگن خوابگاه های محدودی دارد و همین خوابگاه های محدود را بیشتر به دانشجویان آلمانی اختصاص می دهد. قانونی وجود دارد که مانع آن می شود که بیشتر جمعیت یک خوابگاه را دانشجویان خارجی تشکیل دهند. از این رو، درصد بالایی از خوابگاه ها به دانشجویان آلمانی می رسد.

دانشجویان ایرانی اغلب چند روزی را در جایی موقتی مانند هاستل^۱ یا خانه دوست و آشنا می گذرانند تا جایی دائمی و ثابت را برای خود دست و پا کنند. نخستین کاری که همه آنها انجام می دهند، رفتن به دانشگاه است، اما همه آنها از مسئولین دانشگاه پاسخ منفی می شنوند. مسئولین می گویند: «برای خوابگاه باید دست کم از یک سال قبل ثبت نام می کردید و اگر الآن ثبت نام کنید نیز حداقل یک سال بعد خوابگاه به شما تعلق می گیرد.» اولین تیر به سنگ می خورد و دانشجو باید دنبال خانه خصوصی برای اجاره باشد. گوتینگن یک شهر دانشجویی است و بسیاری از خانواده ها، اتاق هایی برای اجاره به دانشجویان دارند، اما به دلیل جمعیت بالای دانشجویان، این خانه ها اغلب پر هستند و اتاق برای اجاره به ویژه در ابتدای ترم، کم است و به سختی اتاق پیدا می شود.

«تعلیق»ی که فرد در فرودگاه حس می کرد بر روزهای اولیه حضورش در آلمان نیز سایه می افکند. از همان نخستین لحظه های ورود دانشجو به آلمان فرایند انطباق آغاز



1. Hostel

می‌شود و هویت او آغاز به پیوندخوردگی می‌کند. سراسر مسیری را که دانشجو از سر می‌گذراند، او را در موقعیت «آستانگی» و «در میان بودگی» قرار می‌دهد؛ موقعیتی که تردید و تعلیق بر آن حاکم است. فرد تجربه ترجمانی را آغاز می‌کند؛ آغاز به تغییر. او با عبور کردن از این مسیر دیگر فرد قبلی نیست؛ چیزی درون او تغییر کرده است. مسیر او به همین جا ختم نمی‌شود، بلکه ادامه دارد؛ تا پایان تحصیل ادامه دارد. در پایان تحصیل شاید مسیر به انتها برسد، اما پیوند او و فضای سومی که در آن به سر می‌برد همواره ادامه دارد. از همان لحظه‌ای که فرد فرایند هماهنگی با محیط و فرهنگ جدید را آغاز می‌کند، بذر تردید را در دل خود می‌کارد و با پیشرفت روز به روز این فرایند، به آن پر و بال می‌بخشد.

هماهنگی

وقتی که فرد پا به یک مکان ناشناخته می‌گذارد و فرایند شناخت را آغاز می‌کند، به دست می‌زند و می‌کوشد تا از این طریق محیط را برای خود تعریف کند. فاکتورهای مختلفی از جمله فاکتورهای فردی، اجتماعی و فرهنگی بر این تعریف تأثیر می‌گذارند. به عبارتی، فرد از زاویه دید خود به مقایسه می‌پردازد و محیط جدید را با محیط پیشین - که آن را نیز از زاویه دید خود درک و فهم کرده و بازشناخته - مقایسه می‌کند. این مقایسه در نقاطی میان دانشجویان ایرانی در آلمان اشتراکاتی دارد و این اشتراکات می‌تواند ما را با سیستم معنابخشی آنها به زندگی‌شان آشنا سازد. اینکه چگونه دانشجویان ایرانی، آلمان و آلمانی را می‌شناسند و چه تفاوت‌هایی را میان خودشان و آنها متصور می‌شوند، می‌تواند چگونگی مواجهه این دو فرهنگ را به ما نشان دهد؛ یک ایرانی فرهنگ آلمانی را چگونه می‌فهمد و برعکس. با توجه به توضیحات مشارکت‌کنندگان در این پژوهش می‌توان گفت در بسیاری موارد، ارتباطات با گونه‌هایی از سوء تفاهم آغاز می‌شود. این سوء تفاهم‌ها اغلب زبانی هستند و هنگامی بروز می‌یابند که از دو معنای متفاوت یک کنش برداشت شود.

ایجاد سوء تفاهم اولین قدم برای تلاش در فهم تفاوت‌هاست و فهم تفاوت‌ها اولین قدم برای آغاز هماهنگی با محیط. یکسان‌سازی^۱ یکی از مفاهیمی است که مدت‌هاست در اروپا



از آن صحبت می‌شود و مقاله‌های بسیاری در ادبیات مطالعات مهاجرت در مورد آن نوشته شده است. سیاست یکسان‌سازی در اروپا و به‌ویژه در آلمان دیرزمانی است که مورد توجه سیاستمداران قرار گرفته و هدف آن ایجاد جامعه‌ای یکدست، بدون لحاظ کردن تفاوت‌های فرهنگی مهاجران است. بنابراین مهاجران باید خود را عیناً با جامعه مقصد تطبیق دهند. این دیدگاه از سویی دیگر، اعتراض پژوهشگران و اندیشمندان علوم اجتماعی و مطالعات مهاجرت را نیز در بر داشته است. پس از آن تصور می‌شد که هماهنگی^۱ به‌عنوان یکی از راه حل‌های موضوع مهاجرت باشد که این نیز امروزه در مطالعات انتقادی مهاجرت مورد نقد واقع شده است (هس، ۲۰۰۹: ۱۴-۱۱).

تکرار هماهنگی در طی زمان، فرد را در آن نقطه تغییر می‌دهد و موجب می‌شود که دیگر به‌طور غیرارادی آن‌گونه که مورد پذیرش جامعه آلمانی است رفتار کند؛ البته در اجتماع و برخورد با آنها. در ادبیات مطالعات مهاجرت، هماهنگی به معنای فراموش کردن فرهنگ خود نیست، بلکه به معنای هماهنگی با محیط در کنار نگه داشتن فرهنگ خود است. به عبارتی، فرد با فرهنگ ایرانی بزرگ شده است و اکنون در حال هماهنگ شدن با فرهنگ آلمانی است. چیزی که هنوز در درون فرد باقی مانده، ارزش‌هایی است که در فرهنگ ایرانی وجود دارند. تغییراتی که با پروسه هماهنگی در فرد رخ داده، به مرور زمان تا اندازه‌ای حس تردید را در دل او می‌پروراند. این موضوع را با ذکر مثالی پی می‌گیریم:

«بارها و بارها پیش آمده که وقتی در کوچه و خیابان قدم می‌زدم، پیرزن و پیرمردهای آلمانی را می‌دیدم که تک و تنها در بالکن نشسته‌اند و بیرون را نگاه می‌کنند. اکثراً به یک نقطه خیره شده‌اند و فکر می‌کنند. زمانی را به یاد می‌آورم که عصر حدود ساعت ۴ به خانه بازمی‌گشتم و پیرزن حدوداً هشتادساله‌ای را می‌دیدم؛ درحالی که یک فنجان قهوه جلوش بود، در بالکن نشسته بود و گاه روزنامه می‌خواند. سلام می‌کردم و به خانه می‌رفتم و بعد از چند ساعت وقتی برای دیدن دوستانم بیرون می‌رفتم، باز او را در همان حالت و خیره به یک نقطه می‌دیدم. همیشه دلم برایش می‌سوخت. فکر می‌کردم که خیلی تنهاست. اصلاً برایم قابل تصور نبود که روزی پس از هفتاد-هشتاد سال زندگی به این روز بیفتم. از دوستانم دلیل این موضوع را می‌پرسیدم. همه با حالتی که حاکی از دلسوزی بود می‌گفتند: «بیچاره‌ها خیلی تنهان!» (یادداشت میدانی، بهار ۱۳۹۴)



چیزی که اینجا نادیده گرفته می‌شود، همین تفاوت‌هاست. همین تفاوت به معنای تنهایی است. هر کس در ایران این گونه زندگی کند، بلافاصله همه برایش دلسوزی می‌کنند. اما در آلمان این گونه نیست. آن فرد همین انتظار را از زندگی‌اش دارد و اگر ده نوه داشت که همزمان به خانه‌اش می‌آمدند، زندگی برایش غیر قابل تحمل می‌شد. اینجا مشخص می‌شود که ریشه این دلسوزی ترس است؛ ترس از محکوم شدن به این سرنوشت. فرد در ایران بزرگ شده و یاد گرفته که این گونه زندگی و تنهایی به این شکل، بسیار دردناک است و در آلمان با این درد مواجه می‌شود. ترس از چنین سرنوشتی، تردید همیشگی ماندن در آلمان را درون آنها زنده نگه می‌دارد.

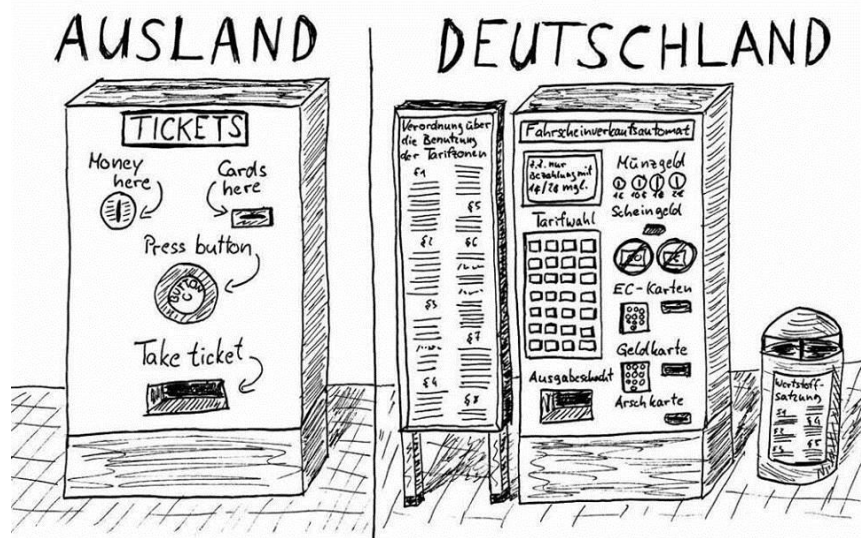
هماهنگی با سیستم آموزشی و دانشگاه

تمامی تفاوت‌ها و چیزهای عجیبی که دانشجو دیده است و توصیف کردیم یک طرف، تفاوت سیستم آموزشی جدید با سیستم آموزشی‌ای که با آن بزرگ شده یک طرف. باید بگویم سیستم آموزشی ایران و آلمان تفاوت‌هایی بنیادین دارند. البته با اطلاعات این پژوهش نمی‌توان ارزش‌گذاری کرد و یکی را برتر از دیگری دانست، اما می‌توان حسی را که این تفاوت در دانشجوی مهاجرت کرده ایجاد کرده است، تا حدی درک کرد. دانشجوی ایرانی افزون بر تطبیق خود با زندگی در آلمان باید با زندگی علمی و سیستم آموزشی آنجا نیز تطبیق یابد.

شاید تصویر صفحه بعد تفاوت آلمان با سایر کشورها را به شکل گویاتری بیان کند. به نظر می‌رسد در آلمان همه چیز پیچیده‌تر است. گاهی اصلاً عمداً پیچیده می‌شود؛ گویی ذهن آلمانی منتظر پیچیدگی است. درحالی‌که در ایران چنین نیست. می‌توان گفت ایران نیز پیچیدگی‌های خاص خودش را دارد، اما پیچیدگی‌های ایران و آلمان از دو جنس متفاوت هستند. افراد نیز با این مدل آشنایی دارند، اما مشکل زمانی ایجاد می‌شود که یک خارجی به آلمان می‌آید. یک خارجی افزون بر اینکه باید به یک زبان دیگر تحصیل کند، با این موارد نیز باید هماهنگ شود.

دانشجوی ایرانی می‌بایست در طول تحصیل، خود را با تمام این پیچیدگی‌ها از انتخاب واحد گرفته تا ارتباطات میان استاد و دانشجو و نوشتن مطالب علمی به زبان آلمانی-هماهنگ کند.





تصویر ۱. تفاوت آلمان با کشورهای دیگر (منبع: اینترنت)



فصلنامه علمی - پژوهشی

تمایز

۱۸

دوره نهم
شماره ۲
تابستان ۱۳۹۵

با سخن گفتن از تمایز، ناخواسته به مفهوم دانشجوی در ایران کشانده می شویم. دانشجوی در ایران پس از تحمل سختی های زیاد و کنکور به دانشگاه راه می یابد؛ به ویژه اگر بخواهد به دانشگاه های دولتی راه پیدا کند. زمانی که در دانشگاه پذیرفته می شود، از همان روزهای نخست در سخنرانی ها به آنها گفته می شود که شما از امروز با بقیه مردم تفاوت پیدا کرده اید. شما دانشجوی شده اید. بعد به آنها کارت دانشجویی می دهند و ورود و خروجشان به دانشگاه را از طریق همین کارت کنترل می کنند. فقط دانشجویان حق ورود به دانشگاه را دارند و دیگران نمی توانند وارد دانشگاه شوند. در ایران دانشگاه و جامعه همیشه از هم جدا بوده و هست. این موضوع موجب شده دانشجوی خود را متمایز از افراد دیگر جامعه بداند. این موضوع سبب می شود نگاهی از بالا نسبت به افرادی که تحصیل نکرده اند داشته باشد و به اشکال مختلف این نگاه خود را منتقل کند. یکی از پیامدهای وجود این نگاه را در حساس بودن افرادی که تحصیلات دانشگاهی نداشته اند نسبت به این موضوع می توان دید.

دانشجوی ایرانی همین تمایز را با خود به آلمان می برد، اما آنجا دیگر از این تمایز خبری نیست. در دانشگاه های آلمان همه افراد جامعه می توانند وارد دانشگاه شوند و از

کتابخانه آن استفاده کنند. در استفاده از امکانات دانشگاه هیچ ارجحیتی میان دانشجویان و غیردانشجویان نیست؛ جز تسهیلاتی که به دانشجویان داده می‌شود تا زندگی ارزان‌تری داشته باشند. هیچ دانشگاهی در آلمان حصار ندارد و همه می‌توانند وارد شوند و هیچ کس حق ندارد در این مورد از آنها پرس و جو کند. هر دانشگاهی موظف است سالیانه به میزان مشخصی برنامه‌های علمی- فرهنگی برای افراد جامعه برگزار کند تا از این راه ارتباط خود را با مردم حفظ کند.

در دانشگاه‌ها نیز نظامی سلسله‌مراتبی وجود دارد که البته در همه آکادمی‌های دنیا وجود دارد، اما میزان آن متفاوت است. به عنوان مثال، استاد و دانشجو در ایران حقوق کاملاً متفاوتی دارند. دانشجویان در سلف دانشجویی غذا می‌خورند و اساتید در سلف اساتید که کیفیت آن به مراتب بهتر است. حتی سرویس بهداشتی اساتید هم جداست. در ایران سیستم نمادینی وجود دارد که دائم در حال بازتولید این فاصله میان استاد و دانشجو است؛ فاصله‌ای که قداستی را حول مفهومی به نام استاد ایجاد کرده و دانشجو را بیش از پیش پایین تر آورده و او را مجبور کرده از استاد حرف شنوی داشته باشد.

این تفاوت‌ها در آلمان به اشکال دیگری بروز پیدا می‌کنند و در این حد آشکار نیستند. به عنوان مثال، استاد در آلمان باید در همان سلف دانشگاه که دانشجویان و کارمندان در آن غذا می‌خورند، غذا بخورد؛ با این تفاوت که برای همان وعده غذایی باید چند برابر دانشجویان پول پردازد، چراکه یارانه دانشجویی به اساتید تعلق نمی‌گیرد. استاد موجودی مقدس که همه چیز را می‌داند نیست.

چنانکه گفتیم، دانشجوی ایرانی به واسطه دانشجو بودن میان خود و دیگر اعضای جامعه تمایز احساس می‌کند، به آلمان می‌رود و با یک سیستم دیگر مواجه می‌شود. مواجهه با این سیستم احساسی دوگانه درون او ایجاد می‌کند. از طرفی از نبود آن تمایز و برتری‌ای که میان خود و دیگر افراد جامعه بود دچار سرخوردگی می‌شود و از طرف دیگر، از برابری خود و دیگر افراد جامعه و همچنین اساتید، احساس خوبی پیدا می‌کند. این تنها دفعه‌ای نیست که احساس دوگانه در افراد ایجاد می‌شود. نقطه نقطه این سفر آکنده از احساسات دوگانه است و این گونه است که روز به روز آن بذر تردید کاشته شده در دلشان را پرورش می‌دهد. همان حسی که همیشه همراه دارند و هر جایی که باشند، به فکر مکان دیگر هستند.



منزگاه تردید

در تجربه مهاجرت، فضا و زمان به هم مرتبط می‌شوند و این ارتباط است که به تعبیر هومی‌بابا^۱ فضای سومی ایجاد می‌کند و در این فضا است که مهاجر یک تجربه ترجمانی را از سر می‌گذارند. در مهاجرت‌های غیرموقتی، فضای کشور میزبان به زمان حال و آینده و فضای کشور مبدأ به زمان گذشته گره می‌خورد. بنابراین فرد مهاجر با هر دو فضای کشور میزبان و کشور خود درگیر و دائماً در حال ترجمه است. در واقع در قلمرو ترجمه یا همان قلمرو بینافرهنگی قرار می‌گیرد (سجودی، ۱۳۸۸: ۱۴۲). او فضای اول (کشور مبدأ) را به فضای دوم (کشور میزبان) پیوند می‌زند و خود نیز به آنها پیوند می‌خورد و هویتی آمیخته پیدا می‌کند. فضای اول برای او فضایی ایستاست؛ چراکه مربوط به گذشته می‌شود و دیگر با آن تماسی ندارد تا بتواند در تجربه‌های زندگی روزمره به بازتعریف نشانه‌های این فضا در ذهنش بپردازد. اما تجربه زندگی روزمره در فضای دوم، پویایی آن را تضمین می‌کند و این تجربه با زمان حال و آینده گره خورده است و همین موجب شکل‌گیری یک تجربه ترجمانی میان فضاها و زمان‌ها می‌شود. این وضعیت مهاجر که هومی‌بابا آن را «وضعیت بینایی»^۲ می‌نامد، هم یک پدیده انتقالی و هم یک پدیده ترجمانی است و جالب اینکه این فرایند ترجمه و انتقال همواره ادامه دارد. بنابراین فرد مهاجر همواره در حال پیوند زدن دو فضا و پیوند خوردن به دو فضا از طریق ترجمه است.

در نگاه هومی‌بابا، هیبریدیته یا پیوندخوردگی فرایندی است که در آن فرد مهاجر بخش‌ها و جنبه‌هایی از فرهنگ کشور میزبان و کشور مبدأ را گزینش می‌کند و بازآفرینی و تعدیل می‌نماید. بنابراین آنچه باقی می‌ماند نه اولی‌ست و نه دومی. به همین دلیل، فرد به تعبیر هومی‌بابا، در وضعیت بینایی و آستانه‌ای با تردید و ابهام روبه‌رو می‌شود؛ زیرا میان جدایی و اتصال به هر دو مکان قرار می‌گیرد و تجربه در گذار بودن را از سر می‌گذارند (فرهمندفر و نجومیان، ۱۳۹۲).

آنچه فضای اول را به فضای دوم متصل می‌کند، مسیری است که توسط دانشجویان پیموده می‌شود. فرد در لحظه‌لحظه این مسیر، فضاهای بینایی را تجربه می‌کند و همان طور که هومی‌بابا گفته، تعلیق و تردید حاکم بر فضا را احساس می‌کند. در این مسیر که اولین



فصلنامه علمی - پژوهشی

۲۰

دوره نهم

شماره ۲

تابستان ۱۳۹۵

1. Bhabha

2. liminal

تجربه‌های بینابینی او را تشکیل می‌دهند، فرد شروع به پیوند یافتن با کشور میزبان می‌کند. با تجربه‌هایی که در سفارت، فرودگاه و ایستگاه‌های قطار داشته است، هماهنگی را آغاز می‌کند. امروزه دیگر فضاهای بینابینی نیز از سلطهٔ نشانه‌ای فرادست در امان نیست و این خود سهمی را در نوع پیوند خوردن دانشجو بازی می‌کند. به‌عنوان مثال، با نابرابری‌ای که فرد در سفارت تجربه می‌کند، وادار به کسب سرمایه‌هایی که او را به فرهنگ فرادست پیوند می‌دهند می‌شود. در این مورد می‌توان گفت آنچه تمایز فرادست و فرودست را از بین می‌برد، فضاهای در میان یا بینابین نیست، بلکه حرکت میان این فضاهاست. از این رو در این پژوهش، حرکت به مفهومی کلیدی بدل می‌شود. حرکت دانشجویان در این فضاها و سایت‌ها، مناسبات سیستم‌های نشانه‌ای را بر هم می‌زند و تعلیقی که در این مسیر حس می‌کند او را به تأمل و البته ترجمه در میان دو فرهنگ وامی‌دارد.

از نظر هومی بابا، معنای هویت و فرهنگ همیشه به هم پیوسته نیست، بلکه در بر دارندهٔ مجموعه‌ای از معانی دیگر است. همان‌طور که معنا سیال است و هیچ ثباتی ندارد، هویت نیز سیال است (هال، ۱۳۹۱: ۲۰-۲۵). بنابراین فضایی را برای تردید و صورت‌بندی دوباره ایجاد می‌کند. هومی بابا ادعا می‌کند که «ما باید به خاطر داشته باشیم که این «درون»^۱ (لبهٔ بریده‌شدهٔ ترجمه^۲ و مذاکره^۳ یا همان فضای میانی^۴) است که مسئولیت معنای فرهنگ را به دوش می‌کشد» (بابا، ۱۹۹۴: ۳۸). این فضای ترجمه یا شناسایی و تعیین هویت^۵، هویت‌های دیگر را قادر می‌سازد با در بر داشتن موقعیت‌های گفتمانی، جایی که «همان نشانه‌ها (گفتمان‌ها و بازنمایی‌ها) می‌توانند از نو اختصاص داده شده، ترجمه و بازتاریخمند شوند» پدیدار شوند (همان: ۳۷). بنابراین آنچه در این فضای ترجمانی شکل گرفته و از آن بیرون آمده، جدید است. به عبارتی، نه یکی و نه دیگری، بلکه چیزی دیگر، چیزی «بینابین» است (همان: ۲۱۹). از این رو، دانشجویی که پا در این مسیر گذاشته و در این فضای ترجمانی حرکت کرده نیز نه یکی و نه دیگری، بلکه بینابین است.

مفهوم فضای میانی در مهاجرت برای ما از اهمیت بالایی برخوردار است. این فضا، فضایی پیوندخورده است که از عناصر هر دو فضای اول و دوم تشکیل شده، اما به هیچ



فصلنامه علمی - پژوهشی

۲۱

تحصیل در آن سوی
مرزها: ...

1. the inter
2. translation
3. negotiation
4. the in-between space
5. identification

کدام وابستگی مطلق ندارد. فضایی هم این و هم آن و در عین حال هیچ کدام است. هومی‌بابا استدلال می‌کند که فرد مهاجر در این فضا، یک حالت «در میان بودگی»^۱ دارد. فرد مهاجر در فرایند مهاجرت خود، بسیاری از این فضاها را تجربه می‌کند. در واقع می‌توان کل فرایند مهاجرت را به‌عنوان تجربه‌ای آمیخته از فضاهاى بینابینی در نظر گرفت. منظور از فرایند مهاجرت در اینجا، یک فرایند مشخص که زمان مشخصی داشته باشد نیست، بلکه این فرایند همیشه برقرار است؛ دقیقاً به همین علت که تجربه ترجمانی فرد مهاجر همواره در حال شدن است و تمامی ندارد. به همان شکلی که حمید نفیسی در اثر خود استدلال می‌کند، تبعید یک فرایند «شدن» است که با جداشدن از خانه و دوره‌ای از آستانگی و در میان بودگی در ارتباط است، آن هم در کشور میزبان مسلط (نفیسی، ۱۹۹۳: xv). با اینکه این جدایی با سفر از خانه شروع می‌شود، نقش و تأثیر آن همواره در آنها باقی می‌ماند و به آنها شکل می‌دهد. آستانگی و پیوستگی با تردید، پایداری، لغزش‌ها، فریب‌ها، مضاعف کردن و حتی انهدام کدهای فرهنگی هر دو جامعه مبدأ و میزبان همراه هستند. نتیجه‌نهایی نیز یگانه و پایدار نیست، بلکه یک فرهنگ تبعید پیوندخورده و وفق‌دهنده است.



چنانکه اشاره شد، این مسیر یک مسیر محدود نیست و همواره ادامه دارد؛ تا پایان تحصیل. اما این فضای بینابینی، پس از آن نیز وجود دارد و همواره فرد را در تردید و تعلیق قرار می‌دهد. چنین است که مشارکت کنندگان در این پژوهش از حالت تردید و تعلیقی که حس می‌کردند سخن می‌گفتند. جالب اینکه این احساس حتی در افرادی که مدت‌ها از تحصیل آنها در آلمان می‌گذشت و سال‌ها در ایران مشغول به کار بودند، وجود داشت.

«... نمی‌دونم این دیگه چه حسیه که بعد از این همه مدت که برگشتم دارم. پونزده سال اونجا بودم و درس خوندم. وقتی درس تموم شد، فکر کردم که چرا باید بمونم؟ باید برگردم کشورم. اما همین جا تموم نشد. همیشه این حس باهام هست. همیشه این بحث تو خونمون جریان داره. همه هر روز اینو ازم می‌پرسن. از بچه‌هام گرفته تا بقیه... خودم هنوز بهش فکر می‌کنم کافی نیست، حالا از طرف بچه‌هام هم متهم می‌شم که چرا با آینده‌ما بازی کردی؟!» (سامان، بهار ۱۳۹۴)

این تردید مختص افرادی که بازگشته بودند نیست، بلکه کسانی که پس از تحصیل در

آلمان مانده بودند نیز در این فضا قرار داشتند. در حرف‌های آنها می‌توان تأثیر هماهنگی را به خوبی مشاهده کرد و از طرفی تردید را به‌طور کامل حس کرد.

«اینجا خیلی چیزای خوبی داره، ولی وقتی اینجا زیاد زندگی می‌کنی، حس می‌کنی داری اذیت می‌شی. از کشور بیرون اومدن راحت به نظر میاد. آدم می‌گه خب کاری نداره، یه جای دیگه زندگی کنم. اما همه این حرفا رو برای این می‌زنه که مدت طولانی نمونده. وقتی اینجا سنت بالا می‌ره، می‌بینی که واقعاً ارزش نداره که اینجا بگذرویش. من اینجا مشکلی ندارم و راحت دارم زندگی مو می‌کنم، اما الآن که بعد از این مدت به خودم نگاه می‌کنم می‌بینم که می‌خوام برگردم...» (شهلا، بهار ۱۳۹۴)

مفهوم دیگری که توضیح آن اهمیت دارد، مفهوم «پیوند خوردگی^۱» است. «پیوند خوردگی در نظریهٔ پسااستعماری اصطلاحی فراگیر است که مفهوم‌های هویت، فضای سوم^۲، تفاوت فرهنگی، ترجمهٔ فرهنگ‌ها و انتشار معنا را در بر می‌گیرد. پیوند خوردگی به چندگانگی هویت و موقعیت‌مندی آن می‌پردازد و هر موقعیتی را نوعی ترجمهٔ بی‌وقفهٔ معنا می‌داند... در اینجا افزون بر پویایی مفهوم هویت، این نکته نیز بسیار پراهمیت می‌نماید که هویت فرهنگی همواره در فضای ناهمگنی از تناقض، [تردید و] دوسویگی پدیدار می‌شود. در واقع، هویت همواره در فضای سوم- فضای بیان و مذاکرهٔ تفاوت فرهنگی- قرار دارد و آگاهی از فضای سوم، پیش شرط مهیا شدن برای مقاومت در برابر تمامی اشکال قدرت هژمونیک است» (فرهمندفر و نجومیان، ۱۳۹۲: ۷۲).

اما در مورد مهاجرت دانشجویی، فضای سوم، بینابینی بیش از مهاجران دائمی دارد و این بینابینیت، آن انطباقی را که در فضای میزبان و زمان آینده وجود دارد به چالش می‌کشد و تعلیق و تردیدی بیشتر را به وجود می‌آورد؛ به گونه‌ای که ارتباط میان فضا و زمان آینده محو می‌شود. در جایی فرد باید تصمیم بگیرد و یکی از این فضاها را برگزیند. اما با این تصمیم نیز این حالت بینابینی و دوسویگی وجود دارد. تجربه‌های دانشجوی، او را در فضای سوم نگه می‌دارد؛ در همان فضای ترجمه و بخیه زدن. فضایی که به گفتهٔ بابا عرصهٔ تردید است. همین که تصمیم برای تحصیل در آن سوی مرزها می‌گیرد، شروع به تجربهٔ هر چند اندک فضای سوم می‌کند. به سفارت می‌رود؛ فضایی در کشور مبدأ که متعلق به کشور میزبان است. فرودگاه‌های دو کشور را تجربه می‌کند؛ فضاهایی که مانند

1. hibridity
2. third space



فصلنامه علمی- پژوهشی

۲۳

تحصیل در آن سوی
مرزها: ...

مرزها بینابینی هستند. در کشور میزبان زندگی می‌کند و شروع به هماهنگ شدن با آنجا می‌کند. همه اینها برای دانشجو موقعیت‌هایی لیمنال یا بینابینی هستند؛ موقعیت‌هایی گره خورده با تردید و تعلیق.

در این مورد فرهمندفر و نجومیان در تحلیلی که از پیوند خوردگی هویت در مورد فیلم «پانیست» اثر رومن پلانسکی^۱ ارائه داده‌اند، یکی از سکانس‌های فیلم را مثال می‌زنند: «در صحنه‌ای جالب از فیلم هنگامی که یکی از دوستان ولادیسلاو^۲ می‌پرسد که زندگی این طرف دیوار باید از زندگی آن طرف دیوار (گتو) بهتر باشد، او پاسخی تأمل برانگیز می‌دهد: «گاهی اوقات مطمئن نیستم کدام طرف دیوار هستم.» این پاسخ او یادآور مفهوم آستانگی و در میان بودگی هومی باباست. این موقعیت آستانه‌ای فضایی ترافرنگی ست که در آن فرهنگ همواره در جریان است (فرایند «شدن» بر هویت‌های فرهنگی حاکم است). در واقع، آنچه اینجا اتفاق می‌افتد، تغییر مفهوم «خانه» است.» (فرهمندفر و نجومیان، ۱۳۹۲: ۷۰). این جمله بیش از هر چیز، معلق بودن فرد را در این فضا نشان می‌دهد و یادآور جملات یکی از مشارکت‌کنندگان این پژوهش است:

«من بعضی وقتا احساس معلق بودن بهم دست می‌ده. احساس می‌کنم که صد درصد به اینجا تعلق ندارم و وقتی هم می‌رم ایران، احساس می‌کنم به اونجا هم تعلق ندارم. این خیلی احساس بدیه. بعضی وقتا احساس می‌کنم اینجا هیچ دوستی ندارم و تو ایرانم هیچ دوستی ندارم. با وجود اینکه تو هر دو جا به عالمه دوست دارم. احساس می‌کنم کسی اینجا منو نمی‌فهمه. بعد می‌رم ایران، احساس می‌کنم کسی اونجا هم منو نمی‌فهمه. این خیلی حس بدیه.» (مهسا، ۲۰ خرداد ۱۳۹۴)

نتیجه‌گیری

با پیمودن مسیری که دانشجویان ایرانی برای تحصیل در آلمان پیموده‌اند و همچنین ارتباط با آنها دریافتیم که همواره تردید و تعلیقی بر زندگی آنها حاکم است. این موضوع را می‌توان به مفاهیمی که در نظریهٔ پسااستعماری مطرح شده توسط ادوارد سعید^۳ و هومی‌بابا ربط داد؛ مفاهیمی همچون در میان بودگی، فضای سوم و پیوند خوردگی.

1. Polański
2. Władysław
3. Said



بر اساس نظر هومی بابا، معنای هویت و فرهنگ نه ثابت است، نه پیوسته. او استدلال می‌کند که معنا سیال است و مرزی را برای خود قائل نمی‌شود، بنابراین فضایی را برای تردید و صورت‌بندی دوباره ایجاد می‌کند. فضای سوم فضایی پیوندخورده است که از عناصر هر دو فضای اول (کشور مبدأ) و دوم (کشور میزبان) تشکیل شده، اما به هیچ کدام وابستگی مطلق ندارد. فضایی هم این و هم آن و در عین حال هیچ کدام است. هومی بابا استدلال می‌کند که فرد مهاجر در این فضا، یک حالت در میان بودگی را تجربه می‌کند. بنابراین مسیری که دانشجویان ایرانی طی می‌کنند سرآغاز تجربه این فضای سوم است. او به سفارت آلمان می‌رود و با سیستمی نشانه‌ای مواجه می‌شود که او را در موقعیت فرودست قرار می‌دهد. به فرودگاه می‌رود و تعلیق را در نقطه صفر تجربه می‌کند. در فرودگاه آلمان درگیر نشانه‌های کشور میزبان می‌شود و در یافتن راه خود برای رسیدن به محل زندگی، هماهنگی با فرهنگ میزبان را آغاز می‌کند؛ همان تجربه ترجمانی که هومی بابا می‌گوید مهاجران در فضای سوم آن را از سر می‌گذرانند. آنچه پس از این تجربه می‌ماند، به تعبیر هومی بابا، نه یکی است و نه دیگری، بلکه چیزی دیگر است.



فصلنامه علمی - پژوهشی

۲۵

تحصیل در آن سوی
مرزها: ...

تجربه تردید به شکل پایدار درون فرد باقی خواهد ماند. این موضوع منحصر به دانشجویان که در حال تحصیل هستند نیست، بلکه دانشجویانی که تحصیلشان را در آلمان به انتها رسانده‌اند، چه آنها که در آلمان مانده، چه آنها که به ایران بازگشته‌اند، نیز آن را حس می‌کنند. به تعبیری آنها همواره خود را در بین دو کشور معلق می‌دانند؛ گویی به درستی نمی‌دانند به کدام فضا تعلق دارند. از این رو، مهاجر تحصیلی، خود را به صورت پلی میان دو فضا احساس می‌کند؛ پلی که در سوم به ترجمه می‌پردازد و در آن واحد به دو فضا پیوند خورده است. او همواره در این مسیر در حرکت می‌ماند و این حرکت است که تمایز فرادست و فرودست را از میان می‌برد. از این رو، در این پژوهش حرکت به مفهومی کلیدی بدل می‌شود. حرکت دانشجویان در این فضاها و سایت‌ها، مناسبات سیستم‌های نشانه‌ای را بر هم می‌زند و تعلیقی که در این مسیر حس می‌کند، او را به تأمل و البته ترجمه وامی‌دارد.

منابع

- ابراهیم آبادی، حسین (۱۳۷۹). مهاجرت نخبگان. تهران: دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی فرهنگی و اجتماعی.
- باستانی، محمد (۱۳۸۲). آشنایان غریب: نمونه‌ای از زندگی نسل دوم ایرانیان مهاجر در اروپا. تهران: مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر.
- جعفری معطر، فریدون (۱۳۸۷). مهاجرت نخبگان: بررسی زمینه‌های مؤثر بر گرایش دانش‌آموزان نخبه به مهاجرت از کشور. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- رجبی، مسعود (۱۳۸۰). بررسی میزان و عوامل گرایش به مهاجرت از کشور؛ مطالعه نظری همراه با تحقیقی در بین دانشجویان فنی دانشگاه تهران. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته پژوهشگری علوم اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران.
- رحمانی، جبار و شعرباغچی‌زاده، زهرا (۱۳۹۱). هویت به مثابه فرایندی سیال و ناتمام: لایه‌های هویتی ایرانی‌های به‌ویژه در هند. تحقیقات فرهنگی ایران، ۵ (۲)، ۱۱۵-۱۳۵.
- سجودی، فرزانه (۱۳۸۸). ارتباطات بین‌فرهنگی: ترجمه و تأثیر آن در فرایندهای جذب و طرد. تحقیقات فرهنگی ایران، ۲ (۵)، ۱۳۴-۱۲۴.
- شریفی، منصور (۱۳۷۶). بررسی گرایش اعضای هیئت علمی دانشگاه‌های تهران به مهاجرت از کشور. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته پژوهشگری علوم اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران.
- صالحی، فروزنده (۱۳۷۱). مروری بر پدیده فرار مغزها و علل و عوامل مترتب بر آن. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته پژوهشگری علوم اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران.
- عبداللهیان، حمید (۱۳۸۷). مسئله و حل مسئله در ارتباطات بین‌فرهنگی: معرفت‌شناسی زبان و ارتباط مؤثر. تحقیقات فرهنگی ایران، ۱ (۴)، ۵۵-۲۱.
- عسگری، حسین و دیگران (۱۳۷۶). فرار مغزها؛ انتقال معکوس تکنولوژی. (مترجم: مجید محمدی). تهران: قطره.
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۸۷). فرهنگ و دانشگاه: منظرهای انسان‌شناسی و مطالعات فرهنگی. تهران: ثالث.
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۰). مردم‌نگاری سفر: توصیفی انسان‌شناختی از فرهنگ و جامعه امروز غرب. تهران: آراسته.
- فرهمندفر، مسعود و نجومیان، امیرعلی (۱۳۹۲). پیوند خوردگی هویت در نظریه پسااستعماری: مطالعه موردی فیلم پانیست اثر رومن پلانسکی. نامه هنرهای نمایشی و موسیقی، نسخه ۳، ۷۳-۶۳.
- مطیع، ناهید (۱۳۷۸). مقایسه نقش نخبگان در فرایند نوسازی ایران و ژاپن. تهران: شرکت سهامی انتشار.



فصلنامه علمی - پژوهشی

۲۶

دوره نهم
شماره ۲
تابستان ۱۳۹۵

نفیسی، نهال (۱۳۹۰). مردم‌نگاری و نیم قرن تغییر و تحول در فرهنگ حرفه‌ای انسان‌شناسی. پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران، ۱(۱)، ۶۱-۷۸.

وقوفی، حسن (۱۳۸۰). فرار مغزها (بررسی مهاجرت نخبگان از زوایای گوناگون). تهران: مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی زاهد.

هال، استیوئرت (۱۳۹۱). معنا، فرهنگ و زندگی اجتماعی. (مترجم: احمد گل محمدی). تهران: نشر نی.

Bafekr, S.; & Leman, J. (1999). Highly-qualified Iranian immigrants in Germany: The role of ethnicity and culture. *Journal of Ethnic and Migration Studies*, 25 (1), 95-112.

Bhabha, H. (1994). *The location of culture*. New York: Routledge.

Bohnacker, A. (2001). *Verknüpfungsprozesse: Biographische fremdheitserfahrung und gesundheit-dargestellt am beispiel iranischer frauen im exil*. Frankfurt A. M.: IKO-Verl. für Interkulturelle Kommunikation.

Braakman, M. (2005). *Roots and routes: Questions of home, belonging and return in an Afghan diaspora*. Leiden: Leiden University Press.

Fassin, D. (2001). The biopolitics of otherness: Undocumented foreigners and racial discrimination in French public debate. *Anthropology Today*, 17 (1), 3-7.

Fassin, D. (2007). Humanitarianism: A nongovernmental government. *Nongovernmental Politics*, edited by Michel Feher. New York: Zone Books.

Finley, E. P. (2012). *Fields of combat: Understanding post-traumatic stress disorder among veterans of Iraq and Afghanistan (the culture and politics of health care work)*. London: Cornell University Press.

Geertz, C. (1973). *Thick description: Toward an interpretive theory of cultures, the interpretation of cultures*. New York: Basic Books, Inc., Publishers.

Göktürk, D.; Gramling, D.; & Kaes, A. (eds.) (2007). *Germany in transit: Nation and migration*. Los Angeles: University of California Press.

Hess, S. (2009). *Globalisierte hausarbeit: Au-pair als migrationsstrategie von frauen aus osteuropa*. Heidelberg: VS Verlag für Sozialwissenschaften.

Hess, S.; Binder, J.; & Moser, J. (2009). *No Integration?! Kulturwissenschaftliche Beiträge zur Integrationsdebatte in Europa*. Bielefeld: Transcript Verlag.

Martinez, M. D.; Craig, S. C.; & Kane, J. G. (2005). *Pros and cons: Ambivalence and public opinion, in ambivalence and the structure of political opinion*, Craig, Stephen C. and Michael D. Martinez (eds). New York: Palgrave Macmillan.

Mason, C.; & Rawlings-Sanaei, F. (2014). *Academic migration, discipline knowledge and pedagogical practice, voices from the Asia-Pacific*. New York: Springer.

Naficy, H. (1993). *The making of exile cultures: Iranian television in Los Angeles*. University of Minnesota Press.



- Naghdi, A. (2010). Iranian diaspora: With focus on Iranian immigrants in Sweden. *Asian Social Science*, 11 (6), 197-208.
- Ngo, B. (2010). *Unresolved identities: Discourse, ambivalence, and urban immigrant students*. New York: State University of New York Press.
- Reis, H. T.; & Sprecher, S. (2009). *Encyclopedia of human relationships*. California: SAGE Publications.
- Ryang, S. (2008). *Writing selves in diaspora: Ethnography of autobiographics of Korean women in Japan and the United States*. New York: Lexington Books.
- Saladin, P. (Hg.) (2009). *Diversität und chancengleichheit: Grundlagen für erfolgreiches handeln im mikrokosmos der gesundheitsinstitutionen*. Bern: Bundesamt für Gesundheit in Zusammenarbeit mit H+ die Spitäler.
- Sheller, M.; & Urry, J. (2006). The new mobilities paradigm. *Environment and Planning*. A (38), 207-226.
- Solibakke, K. I. (2012). Muslim migration to Germany: A Response to Thilo Sarrazin, Deutschland schafft sich ab. *Migration and religion christian transatlantic missions, islamic migration to Germany*, becker-cantarino, Barbara (eds). Amsterdam, New York: Rodopi.
- Strakowski, S.M. (2014). *Bipolar disorder*. New York: Oxford University Press.
- Ticktin, M. (2011). *Casualties of care: Immigration and the politics of humanitarianism in France*. London: University of California Press.
- Van Houte, M.; & Davids, T. (2014). Moving back or moving forward? return migration, development and peace-building. *New Diversities*. 16 (2), 71-87.

